

تفسیر سوره مائده، جلسه ۴۲

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

دو نکته عرض کنم نکته اول این که آیه «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» در قرآن آیه‌ی بسیار مشکلی است؛ یعنی اگر تفاسیر را هم نگاه کنید، معلوم می‌شود این آیه چقدر مشکل است! و اصلاً به این پرداخته نشده که حکم این آیه چه جوری است!

نکته‌ی دوم این که وقتی آدم روایات را بررسی می‌کند. کلاً بررسی روایات یک خوبی دارد و یک بدی! خوبی آن این است که گاهی کدهایی می‌دهد برای نکات جدیدی که به ذهن نمی‌رسد. بدی آن این است که به دلیل فضای بسته و محدود، روایاتی که ذیل آیات طرح شده، یا تعیین مصداق‌هایی شده، گاهی ذهن را یک جهت‌دهی ناقص می‌کند؛ یعنی ذهن را می‌برد سراغ یک فضای بسته و می‌خواهد در همین فضای بسته آن آیه را بفهمد؛ بنابراین خوب است که آدم قبل از این که روایات را نگاه کند، خوب آیات را در فضای خودش بررسی کند و بعد برود روایات را نگاه کند و دوباره یک دور دیگر آیات را با روایات نگاه کند. این که فرموده: «أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» در سطح ظاهر آیه که نگاه کنید؛ اگر کسی کسی را بکشد «بِغَيْرِ نَفْسٍ... فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»؛ یعنی در قبال نفسی نیست؛ کسی کشته نشده. «أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ»؛ یا بحث فساد در زمین نبوده، پس این برای چه دارد می‌گردد؟ احتمالات متعددی هست: ممکن است به دلیل دعوی شخصی یا خانوادگی با کسی او را بکشد، که این آیه این مورد را در بر می‌گیرد و با «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» درست در می‌آید منتهای مراتب با «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ»، درست در نمی‌آید؛ به دلیل این که این داستان دارد گره می‌خورد به داستان هابیل و قابیل. ذلک اسم اشاره است، مشار الیه آن چیست؟ مشار الیه، آیه خاص یا نفر خاص نیست، یک داستان است؛ یعنی از

سر چنین داستانی ما، «**كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ**»؛ کتابت تکوینی کردیم بر بنی اسرائیل، پس باید برگردیم یک بار دیگر داستان را نگاه کنیم که آیا در داستان یک نفری زده یک متقی کشته، یا نفری یک متقی را للتقوی کشته؟ فرقی این است که دو برادر سر دعوی خانوادگی و ارث و میراث بزنند همدیگر را بکشند و از قضا یکی از آنها متقی باشد، آیا داستان هابیل و قابیل در چنین محتوایی گفته شده؟ علاوه بر این که ما به داستان اول خلقت هم یک حساسیت‌هایی داریم.

داستان خلقت داستان انسانیت است نه صرف حضرت آدم

در آیه ۱۱ سوره اعراف آمده: «**وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ**»؛ ما شما را صورتگری کردیم و بعد به ملائکه امر کردیم به آدم سجده کنید، می‌بینید داستان از همان ابتدا هم داستان شخص خود آدم نیست و بعد می‌بینید همه ضمیرها به صورت مثنی آورده می‌شود؛ تا می‌رسد به جریان هبوط مثل ۱۲۳ طه می‌فرماید: «**قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا**»؛ حالا شما دو نفر، همگی هبوط کنید این کلمه جمیعاً عجیب است، در آیه ۲۴ اعراف می‌گوید: «**قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ**»؛ یعنی وقتی می‌خواهد بگوید دو نفری هبوط کنید، می‌فرماید همگی هبوط کنید، لذا کدگذاری‌هایی شده که داستان آدم و حوا به تنهایی نیست و ما اساساً راجع به جریان خلقت وقتی قرآن را می‌بینیم انتظار داریم مطالب خاصی را بیان کند. حالا جریان هابیل و قابیل را توضیح می‌دهد. دعوی هابیل و قابیل صرف حسد نیست. گاهی ما آن‌چه را که در ذهن خودمان جا افتاده می‌خواهیم حمل بر قرآن کنیم. اگر هم دعوی حسد است حسدی است ناشی از قبولی یا عدم قبولی عمل؛ تقوا یا عدم تقوی. در این‌جا که قرآن چیزی راجع به حسد نگفته. آیا جریان دو برادر که سر جریانی انحرافی زدند همدیگر را کشتند، از قضا هابیل متقی بود اما داستان اصلاً این نیست و اصلاً این داستان‌ها گفتن ندارد که دو نفر سر جریانی یکی دیگری را کشت و اتفاقاً یکی از آنها آدم خوبی درآمد. قرآن تصریح می‌کند که: «**إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**» (مائده: ۲۷)، محور دعوا در داستان تقوا و بی‌تقوایی است؛ الان تقوا با

بی تقوایی درگیر است؛ مثل آیه «مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا». اگر داستان در این محور است شما باید از پس «مَنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» بر بیایید. اگر کسی کسی را بدون این که در قبال نفسی باشد، یا کسی در فساد باشد، بزند بکشد پس برای چه کشته؟ این للتقوی کشته. این با ایمان دشمن است. این در قبیله قایلیمان قرار می گیرد. حضور در قبیله قایلیمان؛ یعنی تو اگر زمان امام حسین باشی امام می کشی «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» برای همین فکائما گذاشته نه انما؛ یعنی گویی که تو اصلاً دشمن ایمانی؛ یا بگوییم این طوری که تو آدم می کشی، گویی دشمن بشریت هستی.

این برداشت در صورتی اتفاق می افتد که شما بیاید این قسمت را جدا کنید؛ از همین سبک برداشت هایی که ائمه می کنند؛ یعنی متن را جدا می کنند با چیزهای دیگر بررسی می کنند، سیاق بندی می کنند، یک نکته ی جدید می گویند. حالا اگر کسی بگوید که تو با روح بشر مخالفی من باب بشریت این بشر را می زنی می کشی کأنّ تو دشمن بشریتی! می شود این را گفت منتهای مراتب این تفسیر آیه نیست. همان طور که ائمه همین عبارت «مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» را جدا می کنند و می گویند: «مَنْ حَرَقَ أَوْ غَرَقَ»، یعنی حریق یا غریق. این از سر جدا شدن این متن است از کل فضا و الا نکند این عبارات رهن شود که این تفسیر آیه است! این تفسیر آیه نیست. حرق و غرق برای این آمده که اگر بشری که بشری را نجات می دهد جان آدمها برایش مهم است پس انگار بشریت برایش مهم است. یکی از دوستان گفته اند: این تعبیر شما تعبیر معنوی است. می خواهم بگویم تعبیر تأویل اعظم اصلاً معنوی نیست. قرآن درون خودش کدهایی می گذارد برای این که دست شما را باز کند. شما در سطح ظاهر آیه دارید می آید. دارد که «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» جلوتر می آید می فرماید: «مَنْ أَحْيَاهَا». احیا به معنی نجات نیست. اگر کسی از احیا تعبیر به نجات کند، از تعبیر مجازی استفاده کرده؛ یعنی در سطح ظاهر مقابل قتل،

نجات است و این تعبیر مجازی احیا است ولی احیا در معنی حقیقی، زندگی مسبوق به موت است؛ یعنی از موت بالفعل احیا می‌کنند. برای همین آیه ۱۲۲ سوره انعام را خواندم: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَا مَثَّلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا».

امات و احیی؛ اماته و احیا این‌ها کنار هم‌اند. باید کسی را از مرگ بالفعل بیاورند. اگر چنین باشد آن وقت می‌بینید در قرآن کدی هست که انگار زیر پای آدم خالی می‌شود، می‌بینید از بحث یک لایه پایین‌تر رفتید.

«مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» این بحث‌های advance قرآنی است. من این قدر سؤال دارم که از امام زمان بپرسم! بَرَنَد سؤالاتی که ما الان می‌توانیم از امام زمان بپرسیم خیلی فرق دارد با سؤالاتی که مردم از امام صادق می‌توانستند بپرسند! یعنی این قدر نکته‌ی قرآنی وجود دارد برای سؤال کردن! شما در سطح می‌آیید می‌بینید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» و بعد آیه در عمق قرار می‌گیرد و می‌گوید: «مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا». یک موقع این سطح ظاهر را نگه می‌دارید این را به نفع آن تفسیر می‌کنید این کار را ائمه کرده‌اند. معنی احیایا می‌شود ینجو؛ یعنی نجات دهد. یک موقع احیا را نگه می‌دارید، وقتی احیا را با این آیات بررسی می‌کنید احیا به معنی مرده زنده کردن است و کسی نمی‌تواند مرده زنده کند مگر اخراج از ضلالت به هدی باشد. با این می‌شود کسی را احیا کرد و این واقعاً میت بودن شخص است که قرآن تصریح می‌کند. این را نگه می‌دارید بعد در همین عمق که هستید می‌روید سطح ظاهر آیه «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» و این سطح ظاهر را هم بالا می‌کشید؛ نتیجه‌اش این می‌شود که معنی آیه‌ی «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» می‌شود: «مَنْ أَخْرَجَ مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ». در صورتی که این تعبیری که ائمه کردند مستقیماً با ارجاع به ظاهر نمی‌شود آن را معنی کرد.

این تعبیر را هم ائمه کرده‌اند چون دارد که «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» دیگر این قسمت‌ها را که دیگر نمی‌شود جفت و جور کرد. یعنی چه بغیر نفس؟ یعنی در قبال نفس دیگری نباشد؟ یعنی اگر این‌گونه نباشد که منحرف کرده باشد. این جوری که نمی‌شود معنی کرد!

اصلاً این کار در قرآن جزء کارهای رسمی ائمه است که باید این سبک در بیاید و هنوز هم کسی روی این سبک کار نکرده. یک حرف‌های جسته گریخته زدند ولی این نوع برداشتی که می‌شود از قرآن کرد، انجام نشد.

اصلاً قرآن درون خودش چنین پتانسیل‌هایی را گذاشته که چنین برداشت‌هایی بکنند. که می‌گوید از هدایت به سمت ضلالت. آدم هدایت را می‌گذارد کنار آیه می‌بیند که این اصلاً نمی‌خورد! و این نمی‌داند که ائمه برگشتند یک راه تفسیری پیچ در پیچی را طی کرده‌اند. از این «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا» رفتند روی احیا و از احیا به عمق رفتند. از سطح رفتند به عمق و از عمق برگشتند و ماجرای قتل را توضیح دادند و این پتانسیل‌های قرآنی است!

(سؤال) آیه نمی‌گوید که طرف فساد فی الارض کرده باشد آیه می‌گوید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ»؛ یعنی کسی کسی را بزند بکشد بدون این که طرف کاری کرده باشد، پس قاتل برای چه این آدم را کشته؟ این آدم نه دشمن مفسد فی الارض و نه دشمن یک قاتل است، پس او را برای ایمانش کشته. اگر در آیه «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا» نیامده بود ما موظف بودیم داستان را به آیه گره بزنیم. باید ببینیم آیه چه می‌گوید. آیه درصدد بیان دو تا حسود نیست.

قتل انبیاء لزوماً به شمشیر نیست، در معرض قتل و انزوا گذاشتن هم هست

از این بالاتر ببینید گفتن این‌ها به چه درد می‌خورد؟ «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ» (مائده: ۳۲)؛ رسل ما با بینات می‌آیند «ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» که این می‌تواند مثل «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» (اسراء: ۳۳)، بحث اسراف در قتل باشد که گناه جدی بنی اسرائیلی‌ها بوده که «وَيَقْتُلُونَ»

النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (بقره: ۶۱) که توضیح آن در روایات آمده که این‌ها چه جوری انبیا را می‌کشتند. این‌ها انبیا را به اسیاف نمی‌کشتند، می‌آمدند اسرار انبیا را فاش می‌کردند، انبیا را در معرض قتل می‌گذاشتند.

یک موقع است شما به جای این که تابع خود امام باشی و همان کاری را که نبی می‌گوید انجام دهی، می‌آیی سر خود یک کار دیگر انجام می‌دهی، می‌بینی دعوت آن نبی جور خاصی است، یا او را در معرض قتل می‌گذاری، یا در معرض انزوا می‌گذاری. واقعا می‌شود مسلمانی پیدا کرد که اگر شما نبی را در معرض انزوا بگذاری خودش قتل نبی است کما این‌که در کافی در باب «اذاعه اسرار»^۱ می‌بینید: «وَاللَّهِ مَا قَتَلُوهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَلَا ضَرْبُوهُمْ بِأَسْيَافِهِمْ»؛ این‌ها اصلا نبی کش نبودند که بخواهند با دست و شمشیرشان بزنند انبیا را بکشند «وَلَكِنَّهُمْ سَمِعُوا أَحَادِيثَهُمْ فَأَذَاعُوهَا فَأَخَذُوا عَلَيْهَا فَقَتَلُوا، فَصَارَ قَتْلًا»؛ می‌رفتند احادیث را می‌شنیدند و انبیا را شناسایی می‌کردند و قرآن این آیه را به این‌ها نسبت می‌دهد که «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ»؛ این‌ها به ناحق مرتب نبی می‌کشتند؛ یعنی وقتی شما نبی را در معرض قتل می‌گذاری حتی با ارادت. در میان اصحاب ائمه بودند کسانی که با این‌که ائمه به آن‌ها می‌گفتند نروید اسرار ما را پخش کنید؛ مثلا شرایط تقیه است.

حالا در این آیه که می‌گوید «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ» معلوم است که این قضیه «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» هرچه که هست به دین ارتباط دارد. وقتی شما خود را به قرآن می‌سپارید بر شما معلوم می‌شود که در این جا قتل الناس به دین ربط دارد. مسئله مسئله‌ی این نیست که کسی کسی را کشته، یا کسی دعوای خانوادگی دارد؛ نه! این «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» به دین ارتباط دارد.

«وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ» بعدش یا باید قبول کنیم این آیات را پاشیدند در سوره‌ها یا به سوره ارتباط دارد. اگر کسی اولی را قبول کند که از بحث ما خارج است و ما قبول نداریم. گفتن این‌که دو نفر، مثلا دو برادر با هم درگیر شدند و حالا می‌خواهد جزای محارب را بگوید، این چه معنی دارد؟

کسانی که با خدا و رسول می‌خواهند به محاربه بلند شوند. این وسط این چیست؟ بالاخره نسبت این را با آیات باید توجیه کنید، آن موقع آیات هابیل و قابیل را که از آیه ۲۷ شروع می‌شود تا ۳۱، از آیه ۲۰ که این بحث را کرده که موسی به قوم خودش می‌گوید: بروید بجنگید و بزنیید حاکمان را و بر آن سرزمین غلبه پیدا کنید. دو نفر می‌آیند و به حضرت موسی کمک می‌کنند، ناگهان قرآن داستان را قطع می‌کند و این وسط داستان هابیل و قابیل را می‌گوید و بعد به جزای محارب برمی‌گردد. حتی وقتی به این توجه کنید می‌بینید که داستان هابیل و قابیل مستقلاً برای خودش قابل توضیح بود اما می‌بینید سطح داستان یک لایه بالاتر می‌آید برای این که جزای محارب را بگوید جا پیدا می‌کند؛ یعنی سطح درگیری و کشتن کسی دیگری را، للتقوی نیست. داستان باید از این عمیق‌تر باشد. ممکن است داستان هابیل و قابیل برای تقوی باشد ولی اتخاذ خدا چنین داستانی را در چنین جایگاهی مقصود دیگری دارد.

مثلاً این ضرب المثل که می‌گوید: نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود. این داستان مال چه داستانی است؟ داستان در سطح ساده‌ای بوده که مثلاً دو تا آدم یکی کاشته بود و دیگری نکاشته بود. بعد یک موقعی در سخنرانی می‌گویم: اگر انقلاب را یاری نکنید، انقلاب‌ها زمین می‌خورد. انقلاب خون خرج کردن لازم دارد. پول خرج کردن لازم دارد و بعد می‌گویم نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود. وقتی این ضرب المثل را من در این قالب استفاده می‌کنم، دارم حرف دیگری را القا می‌کنم؛ یعنی سطح این داستان را دارم عوض می‌کنم؛ به دلیل موقعیتی که از این مثل دارم استفاده می‌کنم. ماجرای هابیل و قابیل برای هر اتفاقی که بوده، به هر دلیلی به هم پریدند. در سطح داستان کسی کسی را للتقوی کشته ولی استفاده این داستان در این متن سطح برداشت از این داستان را عوض می‌کند.

پس یا داستان واقعاً داستانی بوده که از این بالاتر بوده، یا سطح برداشت از این داستان بالاتر است. صرفاً بحث آدم خوب‌ها و آدم بد‌ها و درگیری للتقوی نیست بلکه بحث یک لایه از این بالاتر است.

بحث تشکیل حکومت‌هاست که این داستان صاف وسط داستان موسی آمده که بروید بکنجید غلبه پیدا کنید. حکومت تشکیل دهید اما نکردند و بعد داستان هابیل و قابیل را می‌آورد. کسی نگوید که شما اصرار دارید داستان مال تشکیل حکومت‌ها باشد. عجب برداشت عجیبی! من نمی‌خواهم بگویم داستان هابیل و قابیل بحث تشکیل حکومت‌ها و کمک به امامت‌ها و ولایت‌هاست؛ چون این دو هیچ‌کدام امام نبودند. می‌خواهم بگویم اگر قرآن از این داستان در این‌جا حسن استفاده را کرده، باید منظوری داشته باشد که بعد مصحح می‌شود که جزای محارب تعیین شود. پس تعیین جزای محارب بعد از داستان هابیل و قابیل چه معنایی دارد؟ شما خودتان راه حل بدهید! و بدانید این‌ها در بحث‌های تفسیری ابداع نیست، حتی در المیزان و صوت آیت الله جوادی. یعنی این آیه پاک است از تفسیر، یک عرصه بکر تفسیری است. البته ممکن است تحفه‌ای هم نباشد!

(سؤال) در کل داستان درگیری هایلیان زمان با قابیلیان زمان للحکومه است. آیا از آیه ۲۰ تا ۲۵ چیزی به عنوان گرفتن سرزمینی برای تشکیل حکومت بود یا نبود؟ این مال ورود و اشغال سرزمین است؛ غلبه و اخراج؛ یعنی سرزمینی را تصرف کنی و به حکومت بنشین. غلبه در این زمینه گفته شده. این فرق دارد با این‌که به شما بگویند با این مسئله ریاضی درگیر شو غلبه پیدا می‌کنی. ورود گاه به معنی ویزا گرفتن است گاه به معنی ورود و «إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» (یوسف: ۹۹) است همان‌طور که وارد مسجد الحرام شدند و گاه ورود همراه با سقوط حکومت‌هاست و این ورود معمولی به سرزمینی نیست حتی «إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» نیست. بحث ورود خاصی است. اگر این باشد شما باید بیابید سطح داستان هابیل و قابیل را به نفع فضای این آیاتی که گفته شد عوض کنید.

گاهی انسان می‌خواهد خیلی ساده آیه را ترجمه کند؛ «فَكَانَ قَتْلَ النَّاسِ جَمِيعًا» جزای محارب آمده. می‌پرسی چرا؟ پس کجا بیاید؟ این‌ها از همان جواب سؤال با سؤال است! شما بگو چرا جزای

محارب این جا آمد؟ و به نظر می آید که سطح داستان را باید عوض کرد. متأسفانه در تفاسیر هیچ

بحثی از ارتباط آیات قبل و بعد نشده است، در حد صفر!

صلوات!

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۷۱.